



# اصول فقه ۲ (حلقه ثانیه)

سطح ۲

درس ۳۳

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی

آموزشیار: آقای یاسر سعادت

در درس قبل گفتیم که آیا دلیل محرز قطعی و غیر قطعی می‌تواند نقش قطع طریقی و موضوعی را ایفا کند یا خیر؟ گفتیم که هم دلیل محرز قطعی و هم دلیل محرز غیر قطعی (اماره)، می‌توانند نقش قطع طریقی را ایفا کنند و دلیل محرز قطعی می‌تواند نقش قطع موضوعی را نیز ایفا نماید.

اما در این مورد که آیا دلیل محرز غیر قطعی، می‌تواند نقش قطع موضوعی را ایفا کرده و قائم مقام آن واقع شود، در بین اصولیون اختلاف است. در این درس، شهید صدر پاسخ این سؤال را با بیان تفصیلی ارائه می‌دهد.

[وفاء الدليل بدور القطع الموضوعي، الدليل المحرز إذا كان قطعياً فهو يفي بما يقتضيه القطع الطريقى..... و الدليل المحرز غير القطعى (أى الأمانة) يفي بما يقتضيه القطع الطريقى..... و لكن هل تفي الأمانة بالقيام مقام القطع الموضوعى؟]

و هنا تفصيل، و هو أننا تارة نفهم من دليل وجوب إراقة مقطوع الخمرية أن مقصود هذا الدليل من المقطوع هو ما قامت حجة منجزة على خمريته؛ و ليس القطع إلّا كمثل، و أخرى نفهم منه إناطة الحكم بوجوب الإراقة بالقطع بوصفه كاشفاً تاماً لا يشوبه شك.

ففى الحالة الأولى تقوم الأمانة مقام القطع الموضوعى، و يترتب عليها وجوب الإراقة؛ لأنها تحقق موضوع هذا الوجوب وجداناً و هو الحجة.

و فى الحالة الثانية لا يفي مجرد كون الأمانة حجة و قيام دليل على حجيتها و وجوب العمل بها لكى تقوم مقام القطع الموضوعى؛ لأن وجوب الإراقة منوط بالقطع بما هو كاشف تام، و الأمانة و إن أصبحت حجة و منجزة لمؤداها بجعل الشارع، و لكنها ليست كاشفاً تاماً على أية حال، فلا يترتب عليها وجوب الإراقة، إلّا إذا ثبت فى دليل الحجية أو فى دليل آخر أن المولى أعمل عناية و نزل الأمانة منزلة الكاشف التام فى أحكامه الشرعية، كما نزل الطواف منزلة الصلاة فى قوله: «الطواف فى البيت صلاة» و هذه عناية خاصة لا يستبطنها مجرد جعل الحجية للأمانة.

و بهذا صح القول: إن دليل حجية الأمانة بمجرد افتراضه الحجية لا يفي لإقامتها مقام القطع الموضوعى.

## آیا اماره می تواند قائم مقام قطع موضوعی شود؟

در این که آیا اماره می تواند قائم مقام قطع موضوعی شود؟ بین اصولیون اختلاف است. به نظر شهید صدر با تفصیل در مسئله و بیان حکم هر فرض به طور جداگانه، به پاسخ صحیحی می توان دست یافت.

### فرض اول: أخذ قطع «بما هو حجة» در موضوع حکم

اگر ما از دلیلی که قطع در موضوع آن اخذ شده، بفهمیم که قطع «بما هو حجة» در موضوع، أخذ شده است نه «بما هو قطع» و در واقع آنچه که در موضوع این دلیل اخذ شده حجت است و استفاده از واژه «قطع» به خاطر این است که قطع مصداق بارز و شاخص حجت است.

مثلاً اگر مولی گفته است: «هر چه را که قطع به خمريتش داری دور بریز» در این جا اگر بفهمیم که قطع به عنوان این که مصداقی از حجت است در موضوع اخذ شده است، معنایش این است که هر آنچه که حجت بر خمريتش قائم شود، واجب است دور ریخته شود. و واضح است که در این صورت، اماره می تواند به جای قطع موضوعی بنشیند؛ زیرا با قیام اماره نیز، موضوع آن حکم که همان حجیت باشد، محقق شده است.

### فرض دوم: أخذ قطع «بما هو قطع و کاشف تام» در موضوع حکم

اگر از دلیل حکمی که در موضوعش «قطع» أخذ شده است این گونه استفاده کنیم که قطعی که در موضوع آن دلیل اخذ شده «بما هو هو» و به این عنوان که قطع و کاشف تام است و شک در آن راه ندارد، می باشد، در این صورت، اماره نمی تواند قائم مقام قطع موضوعی شود مگر در مواردی که توضیح آن خواهد آمد. مثلاً در مثال فوق اگر بفهمیم حکم به وجوب دور ریختن خمر منوط به این است که در نفس مکلف قطع به خمريت حاصل شود آن هم نه قطع به این عنوان که مصداق حجت است بلکه قطع به این لحاظ که کاشف تام است و شک در آن راه ندارد دیگر باقیام دلیل ظنی بر خمريت مایعی دور ریختن آن واجب نخواهد بود.

#### تطبیق:

و هنا<sup>۱</sup> تفصیل، و هو أنا تارةً نفهم من دليل وجوب إراقة مقطوع الخمرية أن<sup>۲</sup> مقصود هذا الدليل من المقطوع هو<sup>۳</sup> ما قامت حجة منجزة على خمريته؛ و ليس القطع إلّا كمثال،

در نشستن اماره به جای قطع موضوعی باید در مسأله تفصیل بدهیم و آن این است که ما گاه از دلیلی که می گوید مقطوع الخمرية را دور بریز، چنین می فهمیم که مقصود این دلیل از مقطوع، هر چیزی است که حجت منجزی بر خمريت آن قائم شده باشد و ذکر قطع تنها از باب ذکر مثال واضح برای حجت، بوده است.

و أخرى نفهم منه إناطة الحكم بوجوب الإراقة بالقطع<sup>۴</sup> بوصفه<sup>۵</sup> كاشفاً تاماً لا يشوبه شك.

<sup>۱</sup>. مشارالیه: نشستن اماره به جای قطع موضوعی.

<sup>۲</sup>. أن با اسم و خبرش به تأویل مفرد رفته و مفعول به «نفهم» می باشد.

<sup>۳</sup>. مرجع ضمیر: مقصود.

<sup>۴</sup>. جار و مجرور متعلق به «اناطه».

<sup>۵</sup>. جار و مجرور متعلق به «اناطه».

گاه نیز از دلیل چنین می فهمیم که حکم (شرعی) به وجوب دور ریختن منوط بر وجود قطع است. به این لحاظ که چنین صفتی دارد که کاشف تام است و هیچ شکی در آن راه ندارد.

ففي الحالة الأولى تقوم الأمانة مقام القطع الموضوعي، و يترتب عليها وجوب الإراقة؛ لأنها تحقق موضوع هذا الوجوب وجداناً و هو<sup>۲</sup> الحجّة.

در حالت اول (که قطع بما هو حجه در موضوع دلیل اخذ شده است)، اماره، قائم مقام قطع موضوعی می شود و بر آن وجوب دور ریختن، مترتب می شود؛ زیرا موضوع این وجوب که «الحجّة» می باشد، وجداناً تحقق پیدا کرده است.

Sco۱:۰۹:۴۵

## بررسی جانشینی اماره مقام قطع موضوعی در فرض دوم

در این بحث که آیا اماره می تواند قائم مقام قطع موضوعی قرار گیرد، تفصیل دادیم و دو فرض مطرح شد. فرض دوم مربوط به موردی بود که مستفاد از دلیل این باشد که قطعی که در موضوع اخذ شده است بما هو قطع و از این حیث که کاشف تام است، در موضوع اخذ شده باشد.

در این فرض، اماره به صرف اینکه حجت است، نمی تواند قائم مقام قطع موضوعی واقع شود؛ زیرا بر طبق این فرض، حکم منوط است به قطع به موضوع، آن هم قطع از این حیث که کاشف تام است (نه قطع بما أنه حجّة)، به همین دلیل اماره گرچه حجت است و به سبب جعل شارع منجز و معذّر است، اما از آن جا که دارای صفت «کاشفیت تام» نیست، نمی تواند موضوع این حکم را محقق کند و در این فرض تنها کاشف تام (قطع) است که محقق کننده موضوع خواهد بود. البته آنچه گفتیم، در وقتی است که اماره صرفاً از آن جهت که حجت است و دلیل بر حجیتش قائم شده است، بخواهد قائم مقام قطع موضوعی واقع شود.

اما اگر خود دلیل حجیت اماره (مثل صدق العادل) یا دلیل دیگری این مطلب را برساند که شارع مقدس اماره را تعبداً به منزله کاشف تام قرار داده است، به این معنا که مکلف باید با اماره معامله قطع کرده و اماره را تعبداً قطع بداند، در این صورت اماره حتی قائم مقام قطع موضوعی در فرض دوم نیز می شود؛ شبیه این نازل منزله قرار دادن را می توان در طواف دید، زیرا شرع مقدس طواف را به منزله نماز قرار داده و فرموده است: «الطواف بالبیت الصلاة». طواف و نماز دو ماهیت متفاوت دارند و این روایت که می فرماید طواف بر گرد خانه خدا نماز است. به این معنا نیست که طواف و نماز حقیقتاً یکی هستند بلکه مراد این است که طواف نیز همان احکام نماز را داراست. در طواف نیز طهارت از حدث و خبث و سایر شرایط نماز لازم است.

اما باید دقت داشت که این تنزیل نیاز به عنایت ویژه ای دارد و به مجرد این که دلیلی بر حجیت اماره قائم شده، این تنزیل استفاده نمی شود. بنابر این تا وقتی این تنزیل ثابت نشود اماره نمی تواند قائم مقام قطع موضوعی در فرض دوم (که قطع بما هو کاشف تام اخذ شده است) قرار گیرد.

FG

<sup>۱</sup>. مرجع ضمیر: «الاماره»

<sup>۲</sup>. مرجع ضمیر: موضوع.

بما أنه حجة در موضوع دلیل اخذ شده است. — در این صورت اماره می تواند قائم مقام آن قرار گیرد. قطع موضوعی } بما أنه كاشف تام در موضوع دلیل اخذ شده است. — در این صورت اماره قائم مقام آن واقع نمی شود، مگر آن که ثابت شود، شارع مقدس، اماره را نازل منزله «کاشف تام» قرار داده است.

### تطبیق:

و فی الحالة الثانية لا يفي مجرد كون الأمانة حجة<sup>۱</sup> و قيام دليل على حجيتها<sup>۲</sup> وجوب العمل بها لكي تقوم مقام القطع الموضوعي؛

و در حالت دوم (که قطع بما هو كاشف تام اخذ شده نه بما هو حجة) مجرد این که اماره حجت است و دلیل بر حجیتش قائم شده و عمل بر طبق آن واجب است، در جانشینی اماره به جای قطع موضوعی کافی نیست.

لأن<sup>۳</sup> وجوب الإقاعة منوط بالقطع بما هو كاشف تام، و الأمانة و إن أصبحت حجة و منجزة<sup>۴</sup> لمؤداهما بجعل الشارع، و لكنها ليست كاشفاً تاماً على آية حال

زیرا وجوب دور ریختن مقطوع الخمریه منوط به قطع است به این وصف که کاشف تام باشد و اماره اگر چه حجت شده و به سبب جعل شارع منجز مؤدای خود می باشد ولی به هر حال کاشف تام نیست.

فلا يترتب عليها وجوب الإقاعة، إلّا إذا ثبت في دليل الحجية أو في دليل آخر أن المولى أعمل عناية و نزل الأمانة منزلة الكاشف التام في أحكامه الشرعية.

پس وجوب دور ریختن بر اماره مترتب نمی شود مگر زمانی که در دلیل حجیت اماره (مثل آیه نبأ) و یا در دلیل دیگری ثابت گردد که مولى عنایتی ویژه اعمال کرده است (یعنی علاوه بر حجیت دادن به اماره، هیچ فرقی بین اماره و قطع قائل نشده و هر دو را در کلیه احکام یکی دانسته است.) و اماره را در احکام شرعی به منزله کاشف تام قرار داده است.

كما نزل الطواف منزلة الصلاة في قوله: «الطواف في البيت صلاة»<sup>۵</sup>

همان طور که شارع مقدس طواف را به منزله نماز قرار داده است در آن جا که می فرماید: «طواف به دور خانه خدا، نماز است».

و هذه عناية خاصة لا يستبطنها مجرد جعل الحجية للأمانة. و بهذا صح القول: إن دليل حجية الأمانة بمجرد افتراضه الحجية لا يفي لإقامتها مقام القطع الموضوعي.

<sup>۱</sup> معطوف عليه: «كُون».

<sup>۲</sup> معطوف عليه: «حجيتها».

<sup>۳</sup> متعلق: «لا يكفى».

<sup>۴</sup> همان طور که گذشت منجزیت صفت قطع و اماره ای که به موضوع حکمی تعلق گرفته باشند واقع نمی شود بنابراین مراد شهید صدر این است: گر چه این اماره حجت است و اگر در طریق احکام شرعی قرار می گرفت منجزیت داشت.

<sup>۵</sup> مستدرک الوسائل: ج ۹، ص ۴۱۰، أبواب الطواف، باب ۳۸، حدیث ۲.

<sup>۶</sup> مشارالیه: «تنزیل» که از فعل نزل استفاده می شود.

و این عنایتی اضافی است که مجرد جعل حجیت برای اماره، در بردارنده آن نیست. از این رو این گفته صحیح است که دلیل حجیت اماره به مجرد این که اماره را حجت قرار داده است، در جانشینی اماره به جای قطع موضوعی (در فرض دوم) کافی نیست.

**Sco۲:۲۶:۲۰**

۱. اگر از دلیلی که قطع در موضوع آن اخذ شده است، بفهمیم قطع به این عنوان که حجت است در موضوع اخذ شده، در این صورت اماره می‌تواند به جای این قطع بنشیند؛ زیرا آن‌چه در واقع در موضوع اخذ شده، خصوص قطع نیست؛ بلکه هر چیزی است که مانند قطع، حجیت داشته باشد و ذکر قطع از باب مثال است.
۲. در فرض فوق، اماره نیز مانند قطع می‌تواند محقق‌کننده موضوع باشد.
۳. اگر از دلیلی که قطع در موضوع آن اخذ شده، این‌گونه بفهمیم که قطع، به این لحاظ که «کاشف تام» است، در موضوع آن اخذ شده است، در این صورت اماره نمی‌تواند قائم مقام چنین قطعی شود؛ زیرا کاشفیت اماره ناقص است؛ ولو این‌که با جعل شارع حجت شده باشد.
۴. مطلب فوق در صورتی است که حداکثر چیزی که از سوی شارع به اماره بخشیده شده، حجیت باشد. اما در صورتی که ثابت شود (به همان دلیل حجیت اماره یا به دلیل دیگر)، شارع، اماره را نازل منزله قطع قرار داده و آن را با قطع یکسان دانسته است، اماره در این فرض (فرضی که «قطع بما أنه کاشف تام» در موضوع دلیل اخذ شده است) نیز می‌تواند قائم مقام قطع قرار گیرد.